

اسلام دین شمشیر نیست^۱

حاج دکتر نورعلی تابنده

اسلام دینی است که همواره در مظان اتهام و شبهه بسیاری از مستشرقان و محققان بوده است؛ از جمله این اتهامات که به آن وارد شده، این است که می‌گویند: اسلام دین شمشیر است و اخیراً با وضع اصطلاحات جدید گفته می‌شود که اسلام دین خشونت و تروریسم است. حتی در سال‌های اخیر واژه Islamophobia (اسلام‌هراسی) را به‌همین مضمون در ارتباط با آن وضع کرده‌اند. البته سابقه این اتهام به قرون وسطی و فتوحات مسلمانان در اندلس و سپس فتوحات ترکان عثمانی باز می‌گردد ولی هیچ‌گاه در آن دوران این مسأله این چنین موضوعیت نداشته و اینها بیشتر شبهات مطرح شده در دوران جدید و به اقتضای اوضاع جدید عالم است. بدیهی است ما که مفتخریم نام مسلمان را به‌عنوان جزء اصلی هویت وجودمان حمل می‌کنیم، موظفیم تا از معنویت خود

۱. مطلب حاضر عمدتاً براساس بیانات اظهار شده در تاریخ ۱۳۸۲/۶/۶ تنظیم گردیده، و به‌جهت مطالب نادرستی که درباره اسلام، اخیراً شایع شده و حتی پاپ رهبر کاتولیک‌های جهان نیز تکرار کرده، در این شماره عرفان ایران درج گردید.

یعنی از اسلام دفاع کنیم.

در آغاز باید پرسید اصولاً اساس اسلام چیست و چرا پیامبر مبعوث شدند؟ در روایات آمده که پیامبر فرمودند: بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، یعنی من مبعوث شدم تا مکارم یا بزرگواری‌های اخلاقی را به کمال، و حدّ اعلا برسانم.^۱ پیامبر نمی‌فرماید که من مبعوث و مأمور شده‌ام که جهان را با شمشیر و جنگ بگیرم. در واقع اساس اسلام، همین اتمام مکارم اخلاق است و بس. خداوند، می‌خواهد مکارم اخلاقی را از طریق پیامبر اکرم، به کمال برساند. حال، آیا می‌توان گفت تروریسم یا جنگ از مکارم اخلاق است؟ واضح است که هر عقل سلیمی این مطلب را رد می‌کند. آیات قرآن و تاریخ اسلام هم کاملاً گویای این موضوع هستند که جنگ، جزء اساس اسلام نیست بلکه شاید بتوان گفت از ضروریات تأسیس مدینه و حکومت برای حفظ و صیانت از آن بوده است. پس اگر پیامبر فرمود: اَنَا نَبِيُّ السَّيْفِ، من پیامبر شمشیر هستم، در عین حال، خداوند نسبت به پیامبر می‌فرماید: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^۲، ما تو را نفرستادیم جز اینکه رحمت هر دو عالم هستی؛ بنابراین شمشیر پیامبر نیز تابع رحمت او و برخاسته از آن است، لذا اصل رحمت او بود و اگر هم در مدینه شمشیر به دست گرفت، باز هم از رحمت او بود. برای روشن تر شدن این موضوع، مثالی می‌زنیم: در علم طب، معمول است که غالب بیماری‌ها با دارو درمان شوند ولی در موارد خاصی نیاز به جراحی است. پس اصل علم طب، جراحی نیست بلکه درمان کردن و التیام بخشیدن است ولی جراحی هم گاهی ضرورت می‌یابد.

۱. متأسفانه راجع به این حدیث پیامبر که درباره رکن اصلی اسلام بلکه به قول مولانا اصل اصل آن است، شرح و تفسیر زیادی نوشته نشده است و اسباب شگفتی است که چقدر کتاب‌ها در مسائلی که فرع فرع اسلام است، تألیف و منتشر می‌گردد.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

در این باره مولوی، علیه الرحمة، در انتهای دفتر اول مثنوی^۱ اشاره می‌کند که اگر پیامبر اکرم (ص) به دنبال فتح مکه بود به جهت دوستی دنیا نبود، برای اینکه نظر ایشان نسبت به دنیا چنان بود که فرمود: *الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ طَالِبُهَا كَلَابٌ*، دنیا گوشت مردار و طالب آن، سگ است.

حال در پاسخ به افرادی که این شبهه را به دین اسلام وارد می‌کنند باید گفت چرا به آیات دیگر قرآن نمی‌نگرند. خداوند می‌فرماید: *لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ*^۲، در دین اکراه نیست، راه هدایت و راه گمراهی روشن شده است. یا در جای دیگر می‌فرمایند: *لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ*^۳، شما بر دین خودتان و من بر دین خودم. این آیات به خوبی دعوت به همزیستی مسالمت آمیز را از جانب اسلام نشان می‌دهند. بخصوص اگر توجه کنیم که *لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ* در آیه الکرسی در مدینه نازل شد، یعنی در زمانی که پیامبر قدرت حکومتی نیز داشتند. وانگهی اگر به شأن نزول آیاتی که در مورد جنگ نازل شده توجه کنیم، درمی‌یابیم که همگی بر دفاع تأکید دارند. در تاریخ اسلام می‌بینیم که مسلمانان تا زمانی که در مکه بودند، بسیار مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند، به همین دلیل از پیامبر خواستند تا اجازه قیام به آنها داده شود ولی حضرت حتی اجازه دفاع هم ندادند. این بود که مسلمانان بزرگواری از زن و مرد، مثل صُهبیب، بلال و سمیه مادر عمّار بن یاسر، زیر شکنجه

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، دفتر اول، ابیات ۳۹۶۳-۳۹۸۶.

جهد پیغمبر به فتح مکه هم کی بُود در حبّ دنیا متهم
آنکه او از مخزن هفت آسمان چشم و دل بر بست روز امتحان

پس چه باشد مکه و شام و عراق که نماید او نبرد و اشتیاق
آن گمان بر وی ضمیر بد گُند کاو قیاس از جهل و حرص خود گُند

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۳. سوره کافرون، آیه ۶.

کفار مکه مجروح یا کشته شدند.

همین که حکم جهاد در مکه صادر نشد و در مدینه تشریح شد بیانگر این مطلب است که جنگ جزء اساس اسلام نیست چون در این صورت پیامبر بهتر از هر کسی می توانست در مکه حکم جهاد دهد. اگر جنگ اصل دین اسلام بود، از همان ابتدا یعنی در طحّ سیزده سال که پیامبر در مکه بودند حکم آن باید صادر می شد و این در حالی است که اسلام با توحید یعنی کلمه لا اله الا الله حُضنی یا قُولُوا لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ تَقْلِحُوا آغاز شد نه دعوت به جنگ؛ چنان که نماز نیز از همان ابتدای اسلام در مکه تشریح شد. ولی احکامی مثل زکات در مکه تشریح نشده بود، چون حکومتی در میان نبود و لذا نیازی هم به آن احساس نمی شد.

پس از تشریح حکم جهاد، اولین جنگی که مسلمین انجام دادند، جنگ بدر بود. در تاریخ اسلام آمده که چون مشرکین اموال مسلمین را غارت کردند، مسلمانان هم غنیمت گرفتن اموال آنها را حق خود دانستند، بنابراین قشونی مسلح ترتیب دادند. در آیات قرآن هم آمده که برخی از مسلمانان می خواستند به قافله ای که محافظی نداشت حمله کنند و اموالشان را بگیرند ولی به دستور الهی به قافله ای که اموالی همراه خود نداشتند ولی مسلح بودند، حمله کردند. آیا این قبیل موارد بیانگر این نیست که این جنگ ها از روی ستیزه جویی نبوده و صرفاً برای دفاع بوده است؟

در پاسخ به این شبهه مستشرقان که مسلمانان برای گرفتن غنایم جنگی به جنگ می پرداختند، باید گفت درست است که احیاناً و به ندرت برخی مسلمانان صدر اسلام به این کار دست می زدند ولی حقیقت و روح اسلام با آنچه بعضی مسلمانان ناخالص ممکن بود در دل داشته و بنا به آن عمل کنند، متفاوت است.^۱

۱. این قبیل ایرادات و اشکالات نابجا مشابه انتقاداتی است که به عرفان و تصوّف اصیل اسلامی ←

در کنار همین مسلمانانِ احیاناً غنیمت‌جو در صدر اسلام، مسلمانانِ دیگری بودند با صفای کامل و حُسن نیت که آن قدر متاع دنیا برایشان بی‌ارزش بود و آن قدر به جنگ با کفار و دشمنان اسلام مشتاق بودند که اگر رفتن به جنگ برایشان به هر دلیل مثل نداشتن مرکب یا اسلحه میسر نمی‌شد، و پیامبر نمی‌توانستند به همین دلایل، آنها را با خود ببرند، با چشمانی پر از اشک باز می‌گشتند. آیا آنها به خاطر غنایم جنگی گریه می‌کردند؟ اگر پیامبر بنای کارش را بر جنگ نهاده بود، می‌بایست به گونه‌ای رفتار و تدبیر می‌کرد که عده بیشتری بتوانند در جنگ شرکت کنند.

البته تردیدی نیست که بعدها بسیاری از حکام به نام اسلام و گاه با عنوان جهاد، لشکرکشی‌ها کرده و قتل و غارت‌ها به بار آوردند و چه خشونت‌ها که مرتکب شدند و اکنون نیز می‌شوند. اما این‌ها استثناء است و بیشتر، جوانب سیاسی بر آن غلبه دارد تا دینی، و قاعده اسلامی همان رحمت نبوی و دعوت به "سلام" است. ولی اگر بخواهیم این استثناءها را که در تمام ادیان نیز وجود دارد، مانند مستشرقان به عنوان قاعده‌ای در اسلام تلقی کنیم، در مسیحیت نیز جنگ‌های صلیبی قرون وسطی می‌تواند محل اشکال باشد و عملاً قاعده رحمت و محبت در آیین مسیحیت را که مبتنی بر این فرمایش حضرت عیسی (ع) است نقض می‌نماید که فرمود: اگر کسی به یک طرف صورت تو سیلی زد، طرف دیگر را جلو ببر و اگر ردای تو را گرفت، قبای خود را نیز بده؛^۱ نقض

→

می‌شود. چنان‌که مثلاً یک نفر در آن گوشه جهان به نام درویشی، خلافی مرتکب می‌شود و آن وقت در این گوشه جهان می‌گویند که همه درویشان چنین هستند. این تسری نادرست اگر صادق باشد در مورد پیروان خلاف‌کار همه ادیان و مذاهب صادق خواهد بود.

۱. ظاهراً از عواملی که باعث شد جنگ‌های صلیبی با فرمان پاپ اوربان دوم و به عنوان جهاد

←

می‌نماید.^۱

باید قبول کرد که اسلام دین صلح و رحمت است نه دین ستیز و جنگ. اسلام از ریشهٔ سَلَم است. این کلمه هم به معنای آرامش و امنیت و هم صلح است. مسلمانان برای تحیت گفتن به یکدیگر "سلام" می‌گویند و به فرمودهٔ پیامبر (ص)، مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبان او در امان باشند^۲ و یکی از اسماء الهی "سلام" است. خداوند در قرآن کریم همگان را به دارالسلام یعنی مکان امن و دوستی دعوت می‌کند.^۳

اساس اسلام همین است ولی وقتی پیامبر و مسلمانان به مدینه مهاجرت کردند و حکومت اسلامی تشکیل دادند، وضعیت تازه‌ای پیدا شد، چراکه با افزایش تعداد مسلمانان نتیجتاً جامعهٔ اسلامی با تعدد حالات و روحیات مختلف معنوی و نیازهای دنیوی متفاوت مواجه می‌شد. هم‌چنین تبدلات و ارتباطات آنها، هم با خودشان و هم نسبت به غیرمسلمانان بیشتر و پیچیده‌تر می‌گشت، به همین دلیل باید احکامی برای اموری نظیر ازدواج، تجارت، کسب، ربا، و نیز احکامی مثل جهاد و قصاص برای حفظ امت اسلامی تازه تأسیس شده در مقابل دشمنان آن، وضع می‌شد که در جامعه اجرا شود و همه مجبور به اطاعت آن باشند

→

(crusade) دینی آغاز شود، دعوت مسیح به جهاد و دادن جان و مال در راه او بود. قاعدهٔ مشهور مسیحیت دعوت به محبت است، ولی بنابر انجیل متی، ۳۹-۳۴/۱۰، حضرت عیسی نیز می‌فرماید: «گمان نکنید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم، نیامده‌ام که صلح بیاورم بلکه شمشیر». آنچه از بیانات حضرت در این قسمت انجیل و از فحوای کلام فهمیده می‌شود این است که باید به خاطر مسیح جان و مال خود را از دست داد. و این دستور شبیه به آن چیزی است که در قرآن دربارهٔ بیعت ایمانی می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ (سورهٔ بقره، آیه ۱۱۱).

۱. انجیل لوقا، ۲۷/۵ - ۳۵.

۲. اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ.

۳. سورهٔ یونس، آیه ۲۵: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ.

تا هم زندگی مادی آنها در مسیر سلامت و تعادل باشد و هم اجرای این مقررات زمینه‌ساز کامل شدن مکارم اخلاقی گردد.

اصولاً این جهاد، چنان‌که خود پیامبر فرمود، جهاد اصغر بود که جهاد با دشمنان خارجی اسلام است. جهاد بالاتر از این، یعنی جهاد اکبر، از اجزای اصلی اسلام است و لذا از همان اول دعوت به اسلام در مکه، پیامبر، مسلمانان را مأمور به انجام آن می‌کردند، برای اینکه جهاد اکبر یعنی جهاد با نفس اماره، از لوازم اصلی رسیدن به مکارم اخلاقی است.^۱ اگر جهاد اصغر در زمان پیامبر واجب کفائی بود، جهاد اکبر واجب عینی بود، به این معنی که بر هر زن و مرد مسلمان واجب بود که در تزکیه نفس بکوشد. به این دلیل است که در تصوف و عرفان اسلامی که متوجه بخش معنوی و اخلاقی اسلام است و راه وصول به مکارم اخلاقی را نشان می‌دهد به جهاد اکبر توجه بسیاری شده است و اصولاً در زمان غیبت امام عجل الله تعالی فرجه که از نظر شیعه جهاد ابتدایی منع شده و فقط جهاد دفاعی به شیعیان اجازه داده شد، تعلیم این رکن را بزرگان تصوف و عرفان به عهده گرفته‌اند.

در این جهاد، ذوالفقار علی (ع) که زمانی، کُشندۀ دشمنان اسلام بود اینک مبدل به ذوالفقار ذکر و فکر سالک می‌گردد و سالک با توسل به فتوت علی با نفس اماره به مجاهده می‌پردازد و لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار می‌گوید. با همین فتوت و ولایت بود که نه به شمشیر برنده سلاطین بلکه با جاذبه معنوی اولیای بی تاج و تخت دین، در تاریخ اسلام عده‌ای از اقوام و ملل مختلف، مسلمان شدند و بدین منظور بد نیست که دوباره سهم تصوف و عرفان را در دعوت به اسلام و

۱. پس از بازگشت از یکی از جنگ‌ها، پیامبر خطاب به مجاهدان آن جنگ فرمود: قَدَّمْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ مُجَاهِدَةَ الْعَبْدِ هَوَاهُ، از جهاد اصغر بازگشتیم و بر ما است جهاد اکبر و آن مجاهده بنده خدا با هوای نفس خویش است.

مسلمان شدن دیگران مورد مطالعه قرار دهیم.

دعوت اسلام به جهاد اصغر و شمشیر نیست. دعوت به اتمام مکارم اخلاقی است. اسلام بر دین شمشیر ظاهری بنا نشده است. اگرچه پیامبر (ص) در مدینه شمشیر به دست گرفت و با همین شمشیر خلیفه دوم، عمر، اسلام را ظاهراً توسعه داد و ساکنان سرزمین‌های مختلفی مسلمان شدند ولی بنای اصلی اسلام و آنچه باعث پیشرفت معنوی اسلام گردید، شمشیر معنوی پیامبر رحمة للعالمین بود که در دست علی (ع) قرار گرفت چنان‌که در داستان "خُدو انداختن خصم بر روی امیرالمؤمنین علی (ع) و انداختن امیرالمؤمنین علی شمشیر از دست" در مثنوی معنوی می‌بینیم که علی (ع) دشمن خویش را نه با شمشیر بُزنده ظاهری بلکه بدون شمشیر می‌کشد. مولوی می‌گوید:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست ز آنکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست^۱

بنابراین چنان‌که می‌بینیم این قبیل مسائل اجتماعی در دین اسلام به خودی خود موضوعیت ندارد^۲ یعنی غرض و قصد اول نیست بلکه به اصطلاح علمای اصول، جنبه طریقت دارد یعنی راهی است برای جامعه تا مردم بتوانند تکامل یابند و مکارم اخلاقی هم در آنها به کمال برسد و از طرف دیگر راه‌های وسوسه شیطان نیز بسته شود تا مثلاً با اجرای احکام مربوط به امور مالی، با انباشت ثروت، کسانی مثل قارون پیدا نشوند.

۱. مثنوی معنوی، ابیات ۳۷۵۹-۳۷۶۲.

۲. یکی از اقسام جرایم بنا بر یکی از تقسیم‌بندی‌های عمده‌اش، جرایمی است که از صرف حضور در اجتماع بشری پیدا می‌شود. مجرمین این قبیل جرایم اگر در جامعه زندگی نمی‌کردند، مرتکب آنها نیز نمی‌شدند.